

Demographic, Economic and Social Correlates of Divorce in Iran: A Multi-level Analysis

Fariba Sadat Bani Hashemi¹, Maliheh Alimondegari^{2*}, Mohammad Gholami-Fesharaki³

1. Ph.D. in Demography, Department of Demography, Faculty of Humanities, Islamic Azad University (Science and Research Branch), Tehran, Iran; F_banihashemi@hotmail.com
2. Associate Professor in Demography, Department of Social Sciences, Yazd University, Yazd, Iran (Corresponding Author); m.alimondegari@yazd.ac.ir
3. Assistant Professor, Department of Biostatistics, Faculty of Medical Sciences, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran; mohammad.gholami@modares.ac.ir

Original Article

Abstract

Background and Aim: One of the most important aspects of global family changes in modern times is the increasing divorce rates. Divorce has various determinants at both the micro and macro levels. This study aims to examine how demographic, economic, and social factors affect marital status (i.e. married versus divorced) in Iran, and to estimate the probability of divorce at the individual and provincial levels using multilevel models.

Methods and Data: Census data from 1976 to 2016, Labor Force Survey, Household Income and Expenditure Survey, Time Use Survey, and Civil Registration data were used for the analysis. For individual-level analysis, 25,163 women and 18,633 men were selected using systematic random sampling from the 2% file of the 2016 Census. At provincial-level, analysis was conducted for 31 provinces in the country were included.

Findings: The findings show that age, illiteracy, inactiveness and living in a residential unit of other types increase the probability of divorce for men; however, being the head of household and having a higher education decrease divorce for men. Moreover, residing in a city, illiteracy, education and having children increase the probability of divorce for women. At the provincial level, the sex ratio increases the probability of divorce for men and the ratio of urbanization increases the probability of divorce for women.

Conclusion: The results suggest that micro and macro level variables have a combined effect on divorce outcomes. Although most of the studies on divorce are done at the individual level, more attention should be paid to the influence of people's living environment on their decision to divorce.

Keywords: Multilevel models, Employment, Higher education, Head of household, Sex ratio, Divorce probability

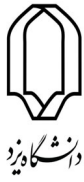
Key Message: Most of the studies in the field of divorce are done at the individual level. Few of them have been investigated only at the level of macro-provincial variables. In this study, we showed that in order to better understand the factors of divorce, individual factors and the macro variables should be studied together.

Received: 26 June 2022

Accepted: 23 October 2022

Citation: Bani Hashemi, F. S., Alimondegari, M., & Gholami-Fesharaki, M. (2023). Demographic, Economic and Social Correlates of Divorced in Iran: A Multi-level Analysis. *Journal of Social Continuity and Change*, 2(1): 199-224. <https://doi.org/10.22034/JSCC.2022.18651.1035>





عوامل جمعیت‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی مرتبط با وضعیت افراد بی‌همسر بر اثر طلاق در ایران: یک مدل دوسطحی

فریاسادات بنی‌هاشمی^۱، ملیحه علی‌مندگاری^{۲*}، محمد غلامی‌فشارکی^۳

- ۱- دانش‌آموخته دکتری جمعیت‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران؛ F_banihashemi@hotmail.com
۲- دانشیار جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد، ایران (نویسنده مسئول)؛ m.alimondgari@yazd.ac.ir
۳- استادیار گروه آمار زیستی، دانشکده علوم پزشکی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران؛ mohammad.gholami@modares.ac.ir

مقاله پژوهشی

چکیده

زمینه و هدف: یکی از ابعاد مهم تغییرات جهانی خانواده در دوران معاصر، افزایش وقوع طلاق است. به‌منظور شناخت بهتر دلایل طلاق، لازم است عوامل طلاق در سطوح خرد و کلان مورد مطالعه قرار گیرند. این مطالعه با هدف بررسی تأثیر متغیرهای جمعیت‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی بر وضع تأهل (دارای همسر در برابر بی‌همسر به دلیل طلاق) و محاسبه احتمال طلاق، به بررسی در دو سطح فرد و استان پرداخته است.

روش و داده‌ها: پژوهش با استفاده از داده‌های سرشماری‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵، طرح آمارگیری نیروی کار، هزینه و درآمد خانوار، گذران وقت و داده‌های ثبت احوال کشور انجام گرفت. در سطح اول تحلیل که دربرگیرنده متغیرهای سطح خرد است، ۲۵۱۶۳ زن و ۱۸۶۳۳ مرد به صورت نمونه تصادفی سیستماتیک از فایل ۲ درصد سرشماری ۱۳۹۵ انتخاب شدند. در سطح دوم که هدف بررسی متغیرهای کلان در سطح استان‌هاست، تحلیل‌ها برای ۳۱ استان کشور محاسبه شد.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان داد که با افزایش سن، باسواد بودن، غیرفعال بودن و داشتن مالکیت واحد مسکونی نوع سایر احتمال طلاق مردان افزایش می‌یابد، اما با سرپرست بودن و داشتن تحصیلات عالی احتمال طلاق در مردان کاهش می‌یابد. شهری بودن، باسواد بودن، درحال تحصیل بودن و داشتن فرزند، احتمال طلاق در زنان را افزایش می‌دهد. در سطح استان، نسبت جنسی احتمال طلاق مردان و نسبت شهرنشینی احتمال طلاق زنان را افزایش می‌دهد.

بحث و نتیجه‌گیری: برپایه نتایج، ترکیب متغیرهای سطح خرد و کلان می‌تواند بر روی بسیاری از نتیجه‌گیری‌های مرتبط با علت طلاق تأثیر بگذارد. گرچه بیشتر مطالعات مربوط به طلاق در سطح فرد صورت می‌گیرد، باید به تأثیرگذاری محیط زندگی افراد در تصمیم آنان به طلاق توجه بیشتری کرد.

واژگان کلیدی: مدل دوسطحی، اشتغال، تحصیلات عالی، سرپرست خانوار، احتمال طلاق

پیام اصلی: غالب مطالعات در حوزه طلاق در سطح فرد صورت می‌گیرد و اندکی از آنان فقط در سطح متغیرهای کلان استانی بررسی شده‌اند. در این مطالعه نشان دادیم که برای درک بهتر عوامل طلاق باید به عوامل فردی و متغیرهای کلان محل زندگی افراد، باهم مورد مطالعه واقع شوند.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۵

ارجاع: بنی‌هاشمی، فریاسادات؛ علی‌مندگاری، ملیحه؛ غلامی‌فشارکی، محمد (۱۴۰۲). عوامل جمعیت‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی مرتبط با وضعیت افراد بی‌همسر بر اثر طلاق در ایران: یک مدل دوسطحی، تداوم و تغییر اجتماعی، ۲(۱): ۱۹۹-۲۲۴.
<https://doi.org/10.22034/JSCC.2022.18651.1035>



مقدمه و بیان مسأله

پدیده طلاق به عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جمعیت‌شناسی نوین و یکی از جدی‌ترین مظاهر تحولات عمیق و وسیع در وضعیت خانواده معاصر مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد (Rowland, 2012). روند صعودی خیره‌کننده میزان طلاق در جوامع معاصر سبب شده است تا اندیشمندان، دوران نوین را در قالب اصطلاحاتی همچون «عصر طلاق^۱» و «انقلاب طلاق^۲» توصیف کنند. در حالی‌که، دوران گذشته (که از آن تحت عنوان «عصر طلایی^۳» یاد می‌شود) وضعیت کاملاً متفاوتی داشت؛ به طوری که رولند (۲۰۰۳)، خاطر نشان می‌کند که اهمیت نهاد خانواده و ضرورت استحکام آن به عنوان یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های آن دوران بود (فروتن، ۱۳۹۵، ۱۹۴).

به دنبال افزایش جمعیت طی قرن بیستم و تغییر در نظام فرهنگی، ارزشی و نظام هنجاری در بسیاری از نقاط جهان به ویژه در جوامع صنعتی، میزان طلاق روندی افزایشی به خود گرفت، ولی پدیده افزایش میزان طلاق، صرفاً به جوامع صنعتی محدود نشده و به عنوان یک ارزش اجتماعی-فرهنگی جدید، به سایر جوامع نیز راه یافته است (شیخی، ۱۳۸۰، ۱۰۶). شواهد موجود (محمودیان، ۱۳۸۳؛ آزادارمکی؛ Abbasi-Shavazi et al., 2009) حاکی از آن است که برخی روندها و پدیده‌هایی که در دهه‌های گذشته منجر به تحول و دگرگونی خانواده در جوامع غربی شده‌اند، امروز به درجات مختلف در خانواده ایرانی بروز و ظهور یافته‌اند.

جامعه ایران همچون بسیاری جوامع در حال توسعه، چند دهه است که قدم در راه مدرن‌شدن گذاشته و اثرات این مدرنیته نوپا و وارداتی را بر کلیه ساختارها و نهادهای خود می‌بیند. تغییر موقعیت و جایگاه زنان و موازنه قدرت آن‌ها با مردان، افزایش سن ازدواج، دگرگونی ارزش‌ها، فردگرایی، تغییر نگرش نسبت به نقش‌های خانوادگی (زن، شوهر، والدین، فرزندان)، افقی شدن ساختار قدرت در ارتباط میان والدین و فرزندان و افزایش میزان طلاق از جمله چالش‌های پیش روی خانواده‌هاست. به نظر می‌رسد افزایش میزان طلاق در دوره معاصر کمابیش همان کارکرد و پیامدی را دارد که میزان مرگ‌ومیر نوزادان در دوران گذشته داشت. بدین معنا که در گذشته، بالابودن میزان مرگ‌ومیر نوزادان، باعث ایجاد نوعی دغدغه و نگرانی اجتماعی می‌شد و در نتیجه الگوهای فرزندآوری را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. امروزه نیز بالابودن میزان طلاق سبب پیدایش نوعی دغدغه و نگرانی اجتماعی می‌شود که می‌تواند هم الگوهای ازدواج و هم بالتبع الگوهای فرزندآوری را تحت‌الشعاع قرار دهد (فروتن، ۱۳۹۴).

بر اساس آمار و اطلاعات ازدواج و طلاق منتشر شده توسط بخش آمار اتحادیه اروپا، در سال ۱۹۶۵ در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا نرخ خام ازدواج ۷/۸ درصد و نرخ خام طلاق ۰/۸ بوده است. در سال ۲۰۱۵ با وجود کاهش شدید در نرخ خام ازدواج که به ۳/۴ رسیده بود، نرخ طلاق به ۱/۹ افزایش یافته بود. به این ترتیب معلوم می‌شود که طلاق تبدیل به یک پدیده جهانی شده است. نگاهی به وضعیت طلاق در ایران نشان می‌دهد که با افزایش جمعیت (از ۵۶ میلیون نفر در سال ۱۳۷۰ تا ۸۳ میلیون نفر در سال ۱۳۹۸) تعداد طلاق (از ۴۰ هزار در سال ۱۳۷۰ به ۱۷۵ هزار در سال ۱۳۹۸) و ازدواج (از ۴۵۳ هزار در سال ۱۳۷۰ به ۵۳۰ هزار در سال ۱۳۹۸) نیز رو به افزایش بوده است (سایت سازمان ثبت احوال کشور). آمارها نشان می‌دهد که با توجه به هرم سنی جمعیت کشور و انفجار جمعیت در دهه ۱۳۶۰، تعداد ازدواج در سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۱ به اوج خود رسیده که سن ازدواج متولدین دهه ۱۳۶۰ بوده است. از سال ۱۳۹۱ تا کنون هم تعداد و هم میزان ازدواج رو به کاهش نهاده است. اما تعداد طلاق در این سال‌ها تقریباً همیشه رو به افزایش بوده است (سالنامه سازمان

1. The Age of Divorce (Oppenheim Mason, K. and Jensen, A. 1995)

2. The Divorce Revolution (Weitzman, L. J. 1985)

3. Golden Age, (Rowland, 2003)

ثبت احوال کشور، ۱۳۹۸). از سوی دیگر میزان طلاق در استان‌های کشور نیز از تفاوت‌های چشمگیری برخوردار است. به طور مثال، نرخ خام طلاق در استان تهران ۲/۳ در هزار و در استان سیستان و بلوچستان ۰/۷ در هزار در سال ۱۳۹۸ بوده است که تفاوت بسیاری مشاهده می‌شود.

طلاق همانند سایر مسائل اجتماعی، پدیده پیچیده‌ای است و نمی‌توان تنها یک یا چند عامل مشخص را علت بروز آن دانست. بر این مبنا، در هر جامعه‌ای به فراخور شرایط و تغییرات اجتماعی آن، برخی از عوامل، مهم‌تر و اساسی‌تر است. علیرغم مطالعات زیادی که در زمینه تغییرات خانواده و طلاق صورت گرفته، ولی به جهت این که طلاق یک پدیده پویاست و دلایل و ویژگی‌های آن می‌تواند در گذر زمان تغییر نماید، اجرای مستمر مطالعات در حوزه طلاق ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که می‌تواند به برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران کمک کند تا با اطلاع از تغییرات وضعیت آن در طی زمان بتوانند تصمیمات درستی اتخاذ کنند. از این رو، در این مطالعه برای درک بهتر عوامل مرتبط با ماندن در وضعیت بی‌همسر به دلیل طلاق (بنابر آنچه در سرشماری‌ها اندازه‌گیری می‌شود) هم عوامل فردی (متغیرهای سطح خرد) و هم عوامل محیطی (متغیرهای سطح کلان، که در اینجا استان در نظر گرفته شده است) در قالب یک مدل دو سطحی^۱ بر احتمال بی‌همسر بودن بر اثر طلاق سنجیده می‌شود.

پیشینه پژوهش

تحقیقات بسیاری در زمینه ارتباط متغیرهای جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی بر روی طلاق صورت گرفته است. اغلب مطالعات به تأثیر متغیرهای سطح فرد معطوف بوده و برخی نیز به بررسی متغیرهای سطح کلان اشاره کرده است. برخی متغیرهای فردی تأثیرگذار بر طلاق که در مطالعات مختلف مورد توجه قرار گرفتند عبارت است از: نداشتن فرزند یا نازایی (Hewitt, Pang and Hansan, 1995)؛ شیرزاد و کاظمی فر (۱۳۸۳)، محل تولد و اقامت؛ شهری و روستایی بودن (Lyngstad, 2004)؛ نصراللهی و دیگران، ۱۳۹۲؛ علی‌مندگاری، ۱۳۹۳؛ عسکری‌ندوشن و دیگران (۱۳۹۸)، طول مدت زندگی مشترک (ملفت و احمدی، ۱۳۸۷؛ میراحمدی‌زاده، ۱۳۸۲)، تجربه طلاق والدین (McLanahan and Bumpass, 1988; Jacuet and Surra, 2001; Teachman, 2002؛ رحمانی و دیگران، ۱۳۸۸)، اختلاف سنی زوجین (ملفت و احمدی، ۱۳۸۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۳؛ رحیمی، ۱۳۷۹؛ صالح صدق‌پور، ۱۳۷۷)، اختلاف سطح تحصیلی زوجین (Dommaraju, 2016; Jalovaara, 2003؛ ملفت و احمدی، ۱۳۸۷؛ حیدری و بخشی، ۱۳۸۴؛ رحیمی، ۱۳۷۹)، وضعیت بیکاری مردان (Gonzalez, 2009; Kalmijn, 2004; Hewitt, 2008؛ عیسی‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹؛ طباطبایی، ۱۳۸۳)، اشتغال زنان و مشارکت در نیروی کار (Douglas, 2002; South and lioyd, 1995; Cherlin, 1992؛ Huber and Spitze, 1988؛ Becker and Michael, 1977؛ درگاهی و دیگران، ۱۳۹۷؛ رحمانی و دیگران، ۱۳۸۸)، استقلال اقتصادی و درآمد بالای زنان (Burgess, Propper and Aassve, 2003؛ صادقی، ۱۳۹۵؛ علی‌مندگاری، ۱۳۹۳) اشاره کرد.

^۱. Multi level modeling

همچنین در زمینه ارتباط متغیرهای کلان با سطح طلاق می‌توان به مطالعات زیر اشاره نمود: درگاهی و دیگران (۱۳۹۷)، فلاحی و دلدار (۱۳۹۵)، نصراللهی و دیگران (۱۳۹۲)، عسگری و بادپا (۱۳۹۱)، عیسی‌زاده و دیگران (۱۳۹۰)، موسائی و دیگران (۱۳۸۸) که به بررسی متغیرهای سطح کلان مانند سواد، نرخ بیکاری، تورم، تولید ناخالص داخلی، شهرنشینی، هزینه و درآمد خانوارها، نرخ مشارکت اقتصادی زنان بر روی طلاق در ایران پرداخته‌اند.

عسگری‌ندوشن و دیگران (۱۳۹۸) با تحلیل ثانویه داده‌های سرشماری‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۵ نشان دادند که نسبت افراد مطلقه باسواد بیشتر از افراد مطلقه بی‌سواد است. تحلیل چندمتغیره پژوهش نشان داد که احتمال بودن در وضعیت طلاق، در بین زنان بیش از مردان، در بین ساکنان نقاط شهری بیش از نقاط روستایی و در میان بیکاران، بیش از سایر وضعیت‌ها است. داشتن تحصیلات «راهنمایی و متوسطه» و «دیپلم»، بیشترین احتمال ماندن در وضعیت طلاق را نشان می‌دهد. درگاهی و دیگران (۱۳۹۷) به بررسی نقش عوامل اقتصادی و اجتماعی مؤثر بر طلاق در ایران با استفاده از الگوی ترکیبی پل بر اساس داده‌های استانی کشور طی دوره ۹۴-۱۳۸۶ پرداختند. آنها بین بیکاری و تورم با میزان طلاق رابطه مثبت و بین اشتغال زنان با تحصیلات عالی و طلاق رابطه منفی مشاهده کردند. همچنین در بررسی رفتار طلاق در چرخه‌های تجاری کشور به این نتیجه رسیدند که طلاق دارای رفتاری مخالف چرخه است و از سوی دیگر، بر اساس تحلیل عوامل اجتماعی طلاق، افزایش اشتغال زنان با تحصیلات عالی، میزان طلاق را کاهش می‌دهد. این بدین معنی است که اشتغال زنان تحصیلکرده در ایران، با کاهش مشقت اقتصادی باعث ثبات بیشتر خانواده شده است.

در پژوهشی فلاحی و دیگران (۱۳۹۵) به بررسی عوامل مؤثر بر طلاق در ۲۸ استان کشور طی دوره زمانی ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۱ با تأکید بر عوامل اقتصادی (بیکاری و تورم) پرداختند و متغیرهای میزان شهرنشینی و تحصیلات عالی را نیز به عنوان متغیرهای کنترلی به الگو اضافه کردند. نتایج برآوردهای الگوی تجربی نشان داد که بین متغیرهای مستقل بیکاری، تورم، میزان تحصیلات عالی و میزان شهرنشینی با طلاق رابطه مثبت و معنی‌داری وجود دارد. حاتمی‌نژاد و دیگران (۱۳۹۴) بر اساس تحلیل ثانویه داده‌های سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰ کل کشور، رابطه شهرنشینی و طلاق را بررسی کردند و نشان دادند که در میان استان‌های مختلف کشور این تفاوت معنادار است.

نصراللهی و دیگران (۱۳۹۲) در پژوهشی با هدف بررسی و تحلیل عوامل مؤثر بر طلاق با تأکید بر متغیرهای اقتصادی، تأثیر چهار متغیر شهرنشینی، نرخ باسوادی زنان، بیکاری و تولید ناخالص ملی بر طلاق را بررسی نمودند. در این مطالعه از اطلاعات ۲۸ استان کشور و روش داده‌های تابلویی استفاده شد. نتایج این مطالعه نشان داد که نسبت شهرنشینی بیشترین اثر مثبت را در طلاق استان‌ها داشته است. همچنین بین افزایش نرخ باسوادی زنان و نرخ بیکاری با میزان طلاق استان‌ها رابطه مثبت وجود دارد، اما میان تولید ناخالص داخلی و میزان طلاق اثر منفی وجود داشته است.

عسگری و بادپا (۱۳۹۱) در مطالعه‌ای با استفاده از داده‌های ترکیبی در سطح ۳۰ استان کشور طی سال‌های ۹۰-۱۳۸۳، اثر نوسانات موقت و پایدار درآمد خانوار بر طلاق در ایران را بررسی کرده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که در سطح خطای ۵ درصد، شوک‌های موقت درآمد خانوار موجب افزایش میزان طلاق می‌شوند اما شوک‌های پایدار درآمد خانوار، بر میزان طلاق اثر معناداری ندارند. علاوه بر این،

متغیرهای نرخ بیکاری، نرخ مشارکت اقتصادی زنان، نسبت شهرنشینی و شاخص مسکن بر میزان طلاق دارای اثر مثبت و معنادار هستند، اما میزان سواد و درآمد خانوار بر میزان طلاق اثر منفی می‌گذارند.

عیسی‌زاده و دیگران (۱۳۹۰) در پژوهشی با عنوان «تحلیل اقتصادی طلاق» با استفاده از تحلیل سری‌های زمانی، معادلات مربوط به ارتباط بین بیکاری و طلاق در ایران طی دوره ۱۳۸۵-۱۳۴۵ را برآورد کردند. نتایج حاکی از آن است که ارتباط بین طلاق و بیکاری برای کوتاه مدت، غیرمعنی‌دار، ولی برای یک دوره بلند مدت، معنی‌دار است و این موافق با رویکرد استرس روان‌شناختی است که بر اثر تأخیری بیکاری بر طلاق تأکید می‌کند.

باقری (۱۳۸۸)، بر اساس فایل ۲۰ درصد سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵ و مدل لجستیک به این نتیجه رسید که احتمال این که زنان در وضعیت بی‌همسر به دلیل طلاق باقی بمانند دو برابر مردان است. احتمال طلاق در گروه سنی ۱۹-۱۰ ساله بیشتر از ۵۹-۵۰ ساله و در شهر ۱/۲ برابر روستا است. احتمال طلاق در افراد با تحصیلات راهنمایی ۱/۱۵ برابر افراد بیسواد است و برای سایر گروه‌های تحصیلی تفاوتی وجود ندارد. احتمال طلاق افراد فعال بیشتر از افراد غیرفعال است. احتمال طلاق در شهر ۱۰۲ برابر روستا است.

موسائی و دیگران (۱۳۸۸) با تحلیل سری زمانی، به بررسی ارتباط بین طلاق و سواد، شهرنشینی، هزینه خانوار، درآمد و نحوه توزیع آن طی سال‌های ۸۵-۱۳۵۳ در سطح کلان در ایران پرداختند. یافته‌ها نشان داد که افزایش هزینه خانوارهای استان و نسبت شهرنشینی، اثر مثبت و افزایش نرخ سواد و افزایش درآمد خانوارها اثر منفی بر میزان طلاق دارد. همچنین با بدتر شدن توزیع درآمد میزان طلاق افزایش می‌یابد.

مورینکو^۱ (۲۰۱۹) نشان داد که بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ در مجارستان افرادی که طلاق گرفته‌اند بیشتر از افرادی که بدون ازدواج زندگی می‌کردند و سپس جدا شده‌اند جابه‌جا می‌شوند. بازگشت به خانواده پدری پس از جدایی امری معمول در میان مردان مجارستانی بوده است. اما زنان تمایلی به برگشت به خانواده قبلی نداشته‌اند. دوماراجو (۲۰۱۶) در هند نیز نشان داد که هرچه سطح تحصیلات زنان بیشتر باشد به طلاق رغبت کمتری دارند. چنگ^۲ (۲۰۱۶) با استفاده از آمارهای حیاتی تایوان که از سال ۱۹۷۵ موجود بود ارتباط بین تحصیلات و طلاق را در میان نسل‌ها بررسی کرد و به این نتیجه رسید که تغییر در سطح تحصیلات از ارتباط مثبت با طلاق به ارتباط منفی رفته است. ریمو و دیگران^۳ (۲۰۱۳) با استفاده از داده‌های طولی ازدواج در ژاپن برای دو نسل سال‌های ۸۹-۱۹۸۰ و ۲۰۰۵-۱۹۹۰ تفاوت تحصیلات در طلاق را بررسی کردند. آن‌ها تأیید کردند که تحصیلات ارتباط معکوس با طلاق دارد و نشان دادند که برخلاف یافته‌های قبلی ارتباط منفی میان تحصیلات زنان و طلاق بیشتر نشده است.

1. Murinkó

2. Cheng

3. Raymo

هلرشتاین و موریل^۱ (۲۰۱۱)، رابطه نرخ بیکاری و میزان طلاق ایالتی را با استفاده از داده‌های آماری طلاق در آمریکا طی سال‌های ۱۹۷۶-۲۰۰۹ بررسی کرده است. بر اساس این مطالعه، رابطه منفی قوی بین میزان‌های طلاق و بیکاری وجود دارد که یک درصد افزایش در نرخ بیکاری طی دوره زمانی مورد بررسی، تقریباً با یک درصد کاهش در میزان طلاق در همان زمان مرتبط است. نانلی و سیلز^۲ (۲۰۱۰) با یک مدل اقتصادسنجی اثر شوک درآمدی دائمی و موقت خانوار را روی طلاق بر حسب سطح تحصیلات و نژاد بررسی کردند. آنها به این نتیجه رسیدند که شوک موقت منفی (مثبت) درآمد خانوار منجر به افزایش (کاهش) احتمال طلاق می‌شود؛ اما شواهد کمی وجود دارد که نشان دهد شوک‌های مثبت (منفی) دائمی درآمد خانوار همان نتیجه را می‌دهد.

گوتیر^۳ و دیگران (۲۰۰۹) بر اساس داده‌های کشور دانمارک رابطه بین شهرنشینی و طلاق را بررسی کردند. آنها به این نتیجه رسیدند که ازدواج‌هایی که در شهر صورت می‌گیرد ۲۳ درصد بیشتر منجر به طلاق می‌شود. برگس و همکاران (۲۰۰۳)، بر اساس داده‌های هزینه و درآمد آمریکا طی سال‌های ۹۲-۱۹۷۹ نشان دادند که اثر درآمد مردان و زنان بر ازدواج و طلاق متفاوت است. در حالی که افزایش درآمد مردان رابطه مثبت و معناداری با ازدواج و رابطه منفی با طلاق دارد، درآمد زنان رابطه منفی با ازدواج داشته و اثر آن بر طلاق بی‌معناست. ژنگ^۴ و دیگران (۲۰۰۲) با استفاده از یک مدل چند متغیره هزاردر ریسک طلاق را با عوامل اجتماعی و جمعیت‌شناختی در چین مطالعه کردند. در این مطالعه سطح طلاق در مناطق شهری بالاتر از مناطق روستایی است و میزان تحصیلات به صورت مثبت و مشارکت اقتصادی به صورت منفی روی طلاق اثر داشتند.

مرور مطالعات پیشین نشان می‌دهد که در سطح فردی، متغیرهای شهرنشینی، تحصیلات، مهاجرت، تعداد فرزندان، سن در زمان ازدواج، سن در هنگام طلاق، طول مدت زناشویی و پایگاه اقتصادی و اجتماعی افراد بیش از سایر متغیرهای مربوط به علل طلاق مورد توجه جمعیت‌شناسان بوده است. همچنین در بیشتر مطالعات داخلی که در سطح کل کشور یا استان‌ها صورت گرفته، ارتباط متغیر طلاق با تعیین‌کننده‌های مختلف جمعیت‌شناختی و اقتصادی-اجتماعی به صورت جداگانه سنجیده شده و کمتر به سنجش تأثیر آنها بر طلاق در یک مدل توجه شده است. در این مقاله تلاش شده است که احتمال طلاق را با توجه به متغیرهای سطح فردی و متغیرهای سطح استانی به صورت یک مدل دوسطحی در کنار هم مورد بررسی قرار دهد.

چارچوب نظری پژوهش

تغییرات خانواده، دستمایه مطالعات بسیاری در کشورهای جهان بوده است. صاحب‌نظران حوزه علوم اجتماعی برای توضیح این تغییرات به متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از طریق صنعتی‌شدن، شهرنشینی، آموزش، درآمد و مصرف، ارتباطات، حمل و نقل و اشکال متفاوت تکنولوژی جدید، متمرکز شده‌اند.

در حوزه مطالعات جمعیتی و تغییرات خانواده نسخه‌ای از تئوری مدرنیزاسیون، معروف به نظریه گذار جمعیتی و تئوری همگرایی خانواده تکوین یافت و در کانون توجه مباحث علمی قرار گرفت. دیدگاه همگرایی نظام‌های خانواده بسوی یک مدل خانواده هسته‌ای

1. Hellerstein and Morrill

2. Nunley and Seals

3. Gautier

4. Zeng

توسط کینگزلی دیویس^۱ (۱۹۸۴)، با عنوان «انتقال بزرگ خانواده» و ویلیام گود^۲ (۱۹۶۳)، با عنوان «انقلاب جهانی در الگوهای خانواده» توسعه یافت. طبق این نظریه، فرآیند مدرنیزاسیون موجب تجدید ساختار جوامع از طریق صنعتی‌شدن، شهرنشینی، افزایش آموزش، گسترش رسانه‌های گروهی، توسعه حمل‌ونقل و ارتباطات و... می‌گردد. تحت تأثیر این تحولات، الگوها و عناصر سنتی خانواده به صورت اجتناب‌ناپذیری در جهت مدرن‌شدن و هسته‌ای‌شدن تغییر خواهند نمود.

ایدهٔ زیربنایی تئوری همگرایی بر این فرض ضمنی استوار است که جوامع مختلف بر روی پیوستاری از توسعه قرار گرفته‌اند. جوامع در حال توسعه یا جهان سوم، در فرآیند مدرنیزاسیون هرچه بیشتر شبیه جوامع صنعتی پیشرفته غرب خواهند شد و به تبع، نظام‌های خانواده آنان نیز به سمت یک مدل جهان‌شمول خانواده مدرن غرب با ویژگی‌هایی نظیر هسته‌ای‌بودن، فردمحوری، آزادی در انتخاب همسر، ازدواج در سنین بالا، باروری پایین و برابری جنسیتی پیش خواهد رفت. خانواده‌ای که بهترین انطباق را با شرایط اقتصادی حاکم بر جامعه معاصر غرب نشان داده است. نظریه مدرنیزاسیون با تأکید بر تغییرات ساختی، تغییر الگوهای ازدواج را به تغییرات ساختاری در زندگی اجتماعی به جهت ظهور نیروهای جدید اجتماعی، یعنی سه جریان صنعتی‌شدن، شهرنشینی و آموزش همگانی مرتبط می‌کند. بر این اساس، تحولات ازدواج و خانواده را به عنوان سازگاری نظام‌مند با تغییر در شرایط نظام اجتماعی پیرامونی یا به عبارتی انطباق با شرایط اقتصادی و اجتماعی تغییر یافته در نظر گرفته می‌شود (عباسی‌شوازی و صادقی، ۱۳۸۴).

توسعه آموزش رسمی در مدارس یکی از این عناصر تغییرات است. آموزش به طرق مختلف به عنوان نخستین موتور محرک تغییرات ساختار اجتماع و بهبود اقتصاد و جامعه دیده می‌شود (Macaulay, 1974). این افزایش، در راستای تأخیر ورود به بازار کار، تغییر در ارتباط جنسیتی، کاهش سلطه بزرگترها و تأخیر در ازدواج و موارد دیگر را منجر شده است (Jayakody, 2007:5).

بالاسفد و دیگران^۳ (۱۹۹۳) بیان داشتند که ارتباط میان طلاق و تحصیلات در طی زمان و میان کشورها متفاوت است. در کشوری مانند ایتالیا که سطح کلی طلاق پایین است تحصیلات اثر مثبت دارد اما در کشورهایی که نرخ طلاق بالاست، اثر منفی دارد. آنها بیان داشتند که در کشورهایی مانند ایتالیا با ساختار سنتی خانواده، تحصیلات زنان می‌تواند نگاه آزادانه به ازدواج و طلاق سوق دهد و آنها را برای مقابله با پیامدهای اجتماعی و اقتصادی طلاق راحت‌تر روبرو کند.

یکی دیگر از عناصر تغییرات ساختاری در زندگی اجتماعی در نظریه مدرنیزاسیون، شهرنشینی و مهاجرت است. شهرنشینی پیامد مستقیم صنعتی‌شدن است، چه توسعه شهرهای قدیمی و چه ایجاد شهرهای جدید که با مهاجرت از نقاط کشاورزی روستایی به نقاط صنعتی شهری اتفاق می‌افتد. گرچه گاه تمام خانواده مهاجرت می‌کنند اما غالباً این افراد جوان هستند که به شهرهای جدید برای یافتن فرصت شغلی مهاجرت می‌کنند. این مهاجرت با ترتیبات جدید زندگی غالباً همراه است. زمانی که شهرها توسعه پیدا کنند یک سری از مسائل اجتماعی را با خود می‌آورند از جمله حاشیه‌نشینی، بیکاری، فحشا و بزهکاری و غیره. افزایش طلاق هم به عنوان یک مسئله

1. Davis, K.

2. Good, W.

3. Blossfeld and et al.

اجتماعی، در نتیجه همین مسائل ناخواسته از توسعه بی‌رویه شهرها به وجود آمده است (محمودیان و خدامرادی، ۱۳۸۹). از دیگر عناصر تغییر ساختاری جامعه، رشد درآمد (حداقل در گروهی از جامعه) است که اجازه رشد مصرف را می‌دهد. رشد مصرف غالباً انواع کالاهای در دسترس را افزایش می‌دهد و می‌تواند توزیع اقلام مصرفی را تغییر دهد. افزایش درآمد اجازه خرید محل سکونت مجزا و پایان ارتباط خانوادگی را می‌دهد (Jayakody, 2007:6).

رویکردهای اقتصادی یکی دیگر از حوزه‌های تئوریک هستند که طلاق را به متغیرهای سطح کلان مرتبط می‌کنند. کانگر و الدر^۱ (۱۹۰۰) درباره تأثیر وقایع اقتصادی در سطح کلان در روابط خانوادگی استدلال کرده‌اند. به نظر آنها دوران‌های سخت اقتصادی در جامعه نتایج زیانباری بر خانواده‌ها دارد که از جمله آنها احتمال گسیختگی خانواده و بی‌سامانی آن است. نابرابری درآمد، بیکاری، تورم از جمله متغیرهای کلان اقتصادی هستند که تأثیر آن بر افزایش طلاق در مطالعات زیادی بررسی شده است (کلانتیری و روشنفکر، ۱۳۹۳).

نظریه نسبت جنسی^۲ گوتنتاگ و سکورد^۳ (۱۹۸۳) دیدگاهی است که چگونگی تأثیر نسبت‌های جنسی بر ورود به ازدواج و انحلال رابطه زناشویی را توضیح می‌دهد. به خوبی مشخص است که نسبت جنسی به عنوان محدودیتی در بازار ازدواج عمل می‌کند و احتمالاً بر تمایل به طلاق، مشارکت نیروی کار زنان و سایر متغیرهای مهم جمعیت‌شناختی تأثیر می‌گذارد. گوتنتاگ و سکورد اظهار داشتند که با توجه به تسلط مردان در سیستم سیاسی و حقوقی، در جوامعی که نسبت‌های جنسی بالاتر باشد با اشکال مردسالارانه زندگی خانوادگی، نقش‌های سنتی زنان به عنوان خانه‌دار و مادر و همچنین هنجارهای محدودکننده اجتماعی مطابقت خواهد داشت. در مقابل در مورد ازدواج و طلاق، اگر نسبت‌های جنسی نسبتاً پایین باشد، آداب و رسوم لیبرال‌تر در مورد ازدواج و طلاق پیش‌بینی می‌شود. مردان در صورت کمبود زنان در نسبت‌های جنسی مربوطه از قدرت سیاسی و قانونی خود استفاده می‌کنند (Diekmann, 1993).

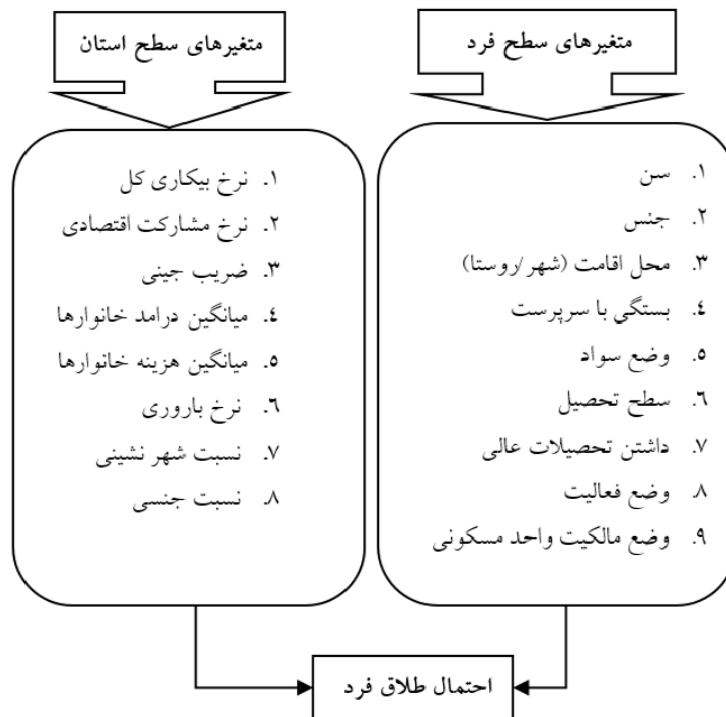
خانواده‌های ایرانی نیز تحت تأثیر مدرنیزاسیون قرار گرفته‌اند. افزایش میزان شهرنشینی، افزایش نرخ باسوادی و تحصیلات عالی، سهولت در مهاجرت حتی برای دختران جوان، تغییر در الگوهای اشتغال و بازار کار همچنین از جنبه‌های دیگری مانند فردگرایی و مصرف‌گرایی نیز تأثیرات زیادی گرفته است. از سویی مسائل و مشکلات اقتصادی حاکم بر کشور از نظر بسیاری از صاحب‌نظران از دلایل عمده طلاق بوده است.

در این مطالعه تأثیر چندین متغیر اقتصادی کلان و نیز اثر متغیرهای جمعیت‌شناختی مانند نسبت جنسی و نرخ باروری و متغیرهای اجتماعی مانند نسبت شهرنشینی و تحصیلات و تأثیر متغیرهای فردی مانند سن، داشتن فرزند برای زنان، مهاجرت؛ متغیرهای اقتصادی مانند وضع فعالیت، وضع مالکیت واحد مسکونی خانوار، متراژ واحد مسکونی و متغیرهای اجتماعی مانند نوع سرپرستی خانوار، وضع سواد، وضع تحصیل، تعداد سال‌های تحصیل و مدرک دانشگاهی با وضعیت تأهل (مطلقه/متاهل) در کنار یکدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد. مدل نظری پژوهش در نمودار ۱ ارائه شده است.

1. Conger, E. and Elder

۲. این شاخص به تعداد مردانی که در مقایسه با ۱۰۰ زن در گروه‌های سنی خاص یا کل جمعیت هستند، اشاره دارد.

3. Guttentag, M and Paul F. Secord



نمودار ۱. مدل نظری پژوهش

روش پژوهش

هدف این تحقیق شناسایی رابطه ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی با وضعیت زناشویی (افراد مطلقه در مقایسه با افراد متأهل) در سطح متغیرهای کلان و خرد است. در این مطالعه برای الگوسازی پدیده طلاق و مطالعه همزمان متغیرهای خرد و کلان از یک مدل دوسطحی استفاده شده است. سطح اول متغیرهای فردی است که از نتایج داده‌های سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ به دست آمده است. با توجه به محدودیت نرم‌افزار برای تحلیل حجم عظیم داده، ۲۵۱۶۳ زن و ۱۸۶۳۳ مرد به صورت نمونه تصادفی سیستماتیک از میان فایل ۲ درصد^۱ سرشماری ۱۳۹۵ انتخاب شدند. سطح دوم بررسی متغیرهای کلان در سطح استان‌های کشور است که بر اساس مبانی نظری، مطالعات پیشین و اکتشافی انتخاب شدند و برای ۳۱ استان کشور محاسبه شده‌اند.

روش الگوسازی چندسطحی یا سلسله مراتبی یکی از روش‌های الگوسازی است که از اوایل دهه ۱۹۹۰ با استقبال صاحب‌نظران علوم اجتماعی مواجه شد. روش مطالعات ارزیابی پیشرفت تحصیلی را برای نخستین بار رادنبوش (۱۹۹۹) به کار گرفت و سپس در سایر رشته‌های علوم اجتماعی رواج یافت (Odwyer, 2002). مهم‌ترین امتیاز مدل چندسطحی، امکان تحلیل و بررسی پدیده‌ها در چارچوبی نزدیک‌تر به دنیای واقعی است. مبنای دیدگاه چندسطحی این آموزه آن است که پدیده‌های خرد در زمینه‌ای کلان قرار می‌گیرند و

^۱ فایل دو درصد، فایلی است که مرکز آمار ایران با توجه به محرمانگی اطلاعات سرشماری‌های نفوس و مسکن، برای استفاده محققان از داده‌های خام سرشماری بر روی سایت خود قرار می‌دهد. این فایل حاوی دو درصد از خانوارهای کشور است که به صورت یک نمونه علمی از داده‌های سرشماری انتخاب شده و وزن هر واحد در فایل تعیین شده است.

کیفیت زمینه کلان آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پدیده‌های کلان نیز به همین ترتیب از طریق تعامل و پویایی عناصر سطح پایین‌تر ایجاد می‌شود.

تحلیل چندسطحی حالت بسط داده شده از مدل‌های خطی تعمیم‌یافته است که در آن، علاوه بر مدل‌بندی متغیر پاسخ، ضرایب رگرسیونی نیز مدل‌بندی می‌شوند. این روش، روشی کارا در مدل‌سازی داده‌هایی با ساختار آشیانه‌ای بوده و هدف آن مدل‌بندی متغیر وابسته بر اساس تابعی از متغیرهای مستقل در بیش از یک سطح می‌باشد. ویژگی اصلی داده‌های چندسطحی خصوصیت گروه‌بندی آنهاست. از این رو، علاوه بر خطای ناشی از اندازه‌گیری مشاهدات درون هر گروه، خطای دیگری مربوط به نمونه‌گیری از گروه‌ها نیز در تحلیل داده‌های چندسطحی دخالت دارد. روش‌های سنتی مدل‌بندی رگرسیونی این دومین خطا را نادیده می‌گیرند. در نظر نگرفتن همبستگی بین مشاهدات منجر به کم برآوردی خطای برآورد ضرایب رگرسیونی و معنی‌داری نادرست ضرایب و به تناسب آن افزایش خطای نوع اول می‌گردد (غلامی‌فشارکی، ۱۳۹۲).

در این پژوهش از داده‌های موجود در سازمان ثبت احوال کشور درباره طلاق و نیز داده‌های نتایج طرح‌های آماری مانند سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن کشور در سال‌های مورد بررسی، داده‌های فایل ۲ درصد سرشماری، عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵ و طرح‌های نمونه‌گیری خانواری ملی مانند هزینه و درآمد خانوارها، نیروی کار و گذران وقت، استفاده شد. ویژگی‌های هر کدام از این طرح‌های آماری را بر روی سایت مرکز آمار ایران می‌توان مطالعه کرد. برای مدل‌سازی نیز از نرم‌افزارهای SAS و Mplus استفاده شده است. با توجه به هدف تحقیق که شناسایی رابطه ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، اقتصادی و اجتماعی با وضعیت زناشویی (افراد بی‌همسر بر اثر طلاق در مقایسه با افراد متأهل) در سطح متغیرهای کلان و خرد است، فرضیات تحقیق در دو بخش سطح یک و سطح دو مورد بررسی قرار می‌گیرند که در ادامه ارائه شده است.

۱- فرضیات سطح یک: متغیرهای جنس، سن، محل اقامت (شهر/روستا)، بستگی با سرپرست (غیرسرپرست/سرپرست)، وضع سواد (بی‌سواد/باسواد)، وضع تحصیل (تحصیل نمی‌کند/تحصیل می‌کند)، داشتن تحصیلات عالی (ندارد/دارد)، وضع فعالیت (شاغل/غیرشاغل)، وضع مالکیت واحد مسکونی (مالک/ غیر مالک)، با متغیر وضع زناشویی (دارای همسر و بی‌همسر به دلیل طلاق) رابطه دارد.

۲- فرضیات سطح دو: میزان باروری کل، نسبت شهرنشینی، نسبت جنسی، ضریب جینی یک سال قبل، نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی در استان‌ها، بر تغییرات نرخ خام طلاق استان تأثیر دارد.

تعریف متغیر وابسته در پژوهش حاضر به شرح زیر صورت گرفت: وضع تأهل (بی‌همسر به دلیل طلاق/ دارای همسر): بی‌همسر به دلیل طلاق: زنان یا مردانی که از همسر خود طلاق گرفته‌اند و تا زمان سرشماری مجدداً ازدواج نکرده‌اند، بی‌همسر به دلیل طلاق تلقی می‌شوند؛ دارای همسر: زنان یا مردانی که عقد ازدواج (دایم یا موقت) بسته‌اند، حتی اگر زندگی مشترک را آغاز نکرده باشند، دارای همسر محسوب می‌شوند (نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۹۵).

تمامی تعاریف متغیرهای مستقل (سن، مهاجرت، نوع سرپرستی خانوار، وضع سواد، وضع فعالیت، وضع مالکیت واحد مسکونی خانوار، نسبت شهرنشینی، نسبت جنسی، میزان باسواد، درصد جمعیت دارای تحصیلات عالی، درآمد، ضریب جینی، نرخ باروری کل) از نشریه نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵ اخذ شده است.

انتخاب متغیرهای سطح خرد و کلان مدل‌سازی دوسطحی به این شرح صورت گرفت: متغیرهای سطح خرد شامل نه متغیر جنس، سن، محل اقامت، بستگی با سرپرست، وضع سواد، وضع تحصیل، داشتن تحصیلات عالی، وضع فعالیت، وضع مالکیت واحد مسکونی متغیرهایی بودند که برای سطح خرد (یا سطح فردی) مدل‌سازی دوسطحی انتخاب شدند. متغیرهای سطح کلان شامل پنج متغیر میزان باروری کل، نسبت شهرنشینی، نسبت جنسی، ضریب جینی یک سال قبل، نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی، متغیرهایی بودند که در سطح کلان (یا سطح استان) برای متغیرهای سطح کلان مدل‌سازی دوسطحی انتخاب شدند.

یافته‌ها

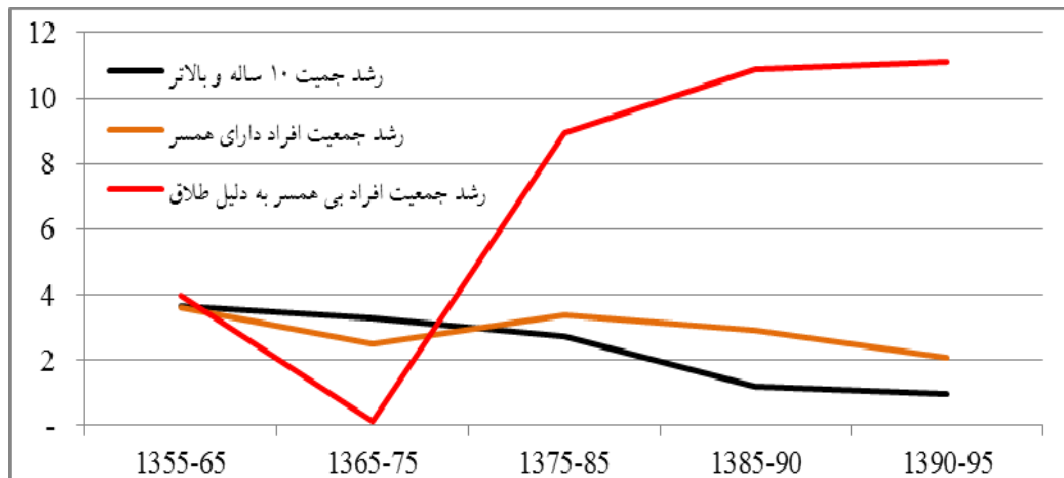
۱- یافته‌های توصیفی: جمعیت و رشد آن و رشد جمعیت افراد بی‌همسر به دلیل طلاق

بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن تعداد افراد بی‌همسر به دلیل طلاق همزمان با رشد جمعیت کشور از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۹۵ به طور مرتب افزایش یافته است، اما نرخ رشد آن متفاوت بوده است. همان‌گونه که در جدول ۱ مشاهده می‌شود جمعیت کشور در بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، بالاترین نرخ رشد را تجربه کرده، اما بیشترین نرخ رشد جمعیت بی‌همسر به دلیل طلاق بین سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ با رقم ۸/۹ اتفاق افتاده است که روند تغییرات آن در نمودار ۲ ارائه شده است.

جدول ۱- رشد جمعیت کل، رشد جمعیت افراد دارای همسر و رشد جمعیت افراد بی‌همسر به دلیل طلاق ۱۳۵۵-۹۵

شرح	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵
جمعیت ۱۰ ساله و بالاتر	۲۳,۰۰۲,۴۹۷	۳۲,۸۷۰,۳۶۳	۴۵,۴۰۱,۰۸۳	۵۹,۵۲۲,۷۴۷	۶۳,۲۴۰,۵۹۲	۶۶,۴۲۱,۹۸۹
جمعیت افراد دارای همسر	۱۳,۰۲۳,۷۹۲	۱۸,۵۴۶,۳۸۱	۲۳,۷۴۳,۸۱۷	۳۳,۱۱۳,۱۵۸	۳۸,۲۶۲,۰۱۴	۴۲,۳۹۹,۷۹۲
جمعیت افراد بی‌همسر به دلیل طلاق	۱۱۱,۴۰۸	۱۶۴,۸۶۶	۱۶۶,۸۲۷	۳۹۲,۰۷۵	۶۵۶,۸۵۲	۱,۱۱۱,۸۶۶
رشد جمعیت ۱۰ ساله و بالاتر	-	۳۶۳	۳۰۸	۲۰۷	۱۰۲۲	۰۰۹۹
رشد جمعیت افراد دارای همسر	-	۳۶	۲۰۵	۳۰۳۸	۲۰۹۳	۲۰۰۷
رشد جمعیت افراد بی‌همسر به دلیل طلاق	-	۴	۰۰۱۲	۸۰۹۲	۱۰۸۷	۱۱۰۱
منبع: محاسبات محققان بر اساس داده‌های سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن ۱۳۵۵-۹۵						

نرخ رشد جمعیت بی‌همسر به دلیل طلاق در بین سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ به پایین‌ترین سطح خود رسیده بود، سپس بین سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ از رشد آن کاسته شد و در بین سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ شیب ملایمی پیدا کرده است. این نوسانات با ساختار سنی کشور مانند تعداد طلاق ثبت شده در کشور رابطه قوی دارد. رشد جمعیت افراد دارای همسر نیز در سال‌های ۱۳۸۵ به بعد با شیب ملایمی رو به کاهش است.



شکل ۲- روند نرخ رشد جمعیت کل و نرخ رشد جمعیت بی‌همسر به دلیل طلاق ۱۳۵۵-۹۵

۲- یافته‌های تحلیل چندسطحی (ترکیب متغیرهای سطح خرد و کلان)

الف) مدل دوسطحی کل

بر اساس نتایج حاصل از مدل‌سازی برای تمام داده‌ها، نتایج جدول زیر به دست آمد. همان‌گونه که در جدول ۲ مشاهده می‌شود به جز متغیر وضع سواد، سایر متغیرها در این مدل معنی‌دار هستند. متغیرهای جنس، محل اقامت، بستگی با سرپرست، وضع تحصیل، تعداد سال‌های تحصیل، وضع مالکیت واحد مسکونی با اثر مثبت و متغیرهای سن، تحصیلات عالی و وضع فعالیت با اثر منفی در مدل ظاهر شدند. به این ترتیب زن بودن، شهرنشین بودن، سرپرست بودن، در حال تحصیل بودن و مالک بودن احتمال طلاق را افزایش می‌دهد. در مقابل، افزایش سن، داشتن تحصیلات عالی و شاغل بودن احتمال طلاق را کاهش می‌دهد. متغیر جنس مؤثرترین متغیر در جهت افزایش احتمال طلاق نسبت به سایر متغیرها و داشتن تحصیلات عالی، مؤثرترین متغیر در جهت کاهش احتمال طلاق نسبت به سایر متغیرهای کاهش‌دهنده است.

ضرایب مدل سطح دو مدل دوسطحی در جدول ۳ نشان می‌دهد که متغیرهای میزان باروری کل، نسبت جنسی و ضریب جینی سال قبل در این مدل معنادار شده و متغیرهای نسبت شهرنشینی و نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی معنادار نشده است. همچنین متغیرهای میزان باروری کل، نسبت جنسی اثر منفی بر روی احتمال طلاق داشتند. یعنی با افزایش میزان باروری و نسبت جنسی در استان احتمال طلاق فرد کاهش می‌یابد. از طرفی با افزایش ضریب جینی سال قبل احتمال طلاق افزایش می‌یابد. دو متغیری که در سطح ۵ درصد معنی‌دار نشدند، یعنی نسبت شهرنشینی اثر مثبت و نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی اثر منفی بر روی احتمال طلاق داشته است.

جدول ۲- ضرایب مدل دوسطحی متغیرهای مؤثر بر طلاق؛ سطح یک (کل پاسخگویان)

P-Value	آماره آزمون	خطای معیار	برآورد	نتیجه مدل - درون گروهی
$0.001 >$	۲۹.۲۶۱	۰.۰۰۸	۰.۲۴۲	جنس (مرد/زن)
$0.001 >$	۸.۲۱۱	۰.۰۱۲	۰.۰۹۹	محل اقامت (روستا/شهر)
$0.001 >$	-۳.۲۸۵	۰.۰۰۱	-۰.۰۰۳	سن
$0.001 >$	۱۴.۲۹۳	۰.۰۱۲	۰.۱۶۸	بستگی با سرپرست (غیر سرپرست/سرپرست)
۰.۵۵۲	۰.۵۹۴	۰.۰۱۱	۰.۰۰۶	وضع سواد (بی‌سواد/باسواد)
$0.001 >$	۹.۸۳۳	۰.۰۱۱	۰.۱۰۶	وضع تحصیل (تحصیل نمی‌کند/تحصیل می‌کند)
$0.001 >$	-۵.۹۹۹	۰.۰۱	-۰.۰۶۲	تحصیلات عالی (ندارد/دارد)
$0.001 >$	-۵.۹۳	۰.۰۰۵	-۰.۰۳۲	وضع فعالیت (شاغل/غیرشاغل)
$0.001 >$	۳.۵۹۹	۰.۰۰۴	۰.۰۱۶	وضع مالکیت واحد مسکونی (مالک/ غیرمالک)

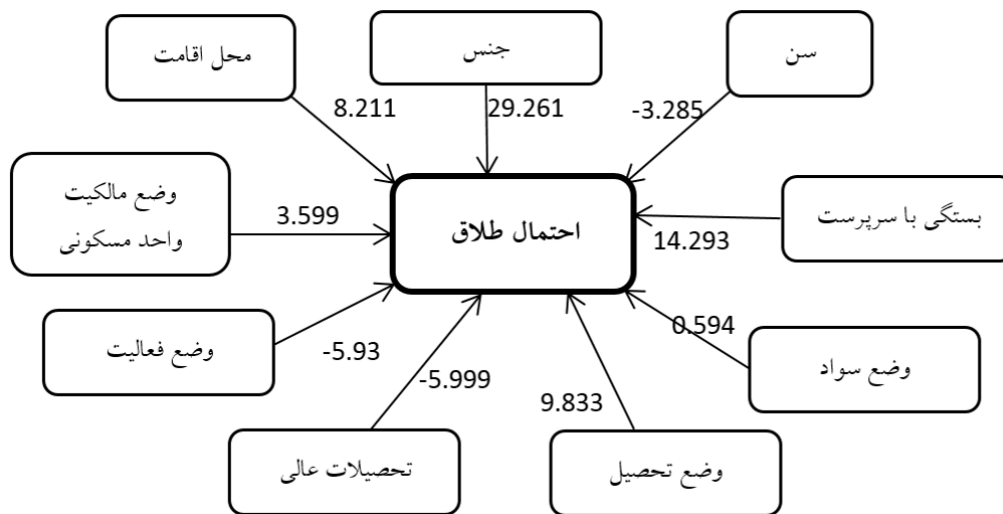
جدول ۳- ضرایب مدل دوسطحی متغیرهای مؤثر بر طلاق؛ سطح دو (کل)

P-Value	آماره آزمون	خطای معیار	برآورد	نتیجه مدل - سطح دو
<0.001	-۲.۵۹۹	۰.۰۱۸	-۰.۰۴۶	میزان باروری کل
۰.۳۲	۰.۹۹۳	۰.۰۰۱	۰.۰۰۱	نسبت شهرنشینی
<0.001	-۲.۴۱۱	۰.۰۰۴	-۰.۰۰۹	نسبت جنسی
<0.001	۲.۸۶۵	۰.۲۲۵	۰.۶۴۴	ضریب جینی یک سال قبل
۰.۴۸۳	-۰.۷۰۲	۰.۰۰۳	-۰.۰۰۲	نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی

در جدول ۵ اثر نسبت شهرنشینی بر روی متغیر میزان باروری کل در مدل دوسطحی محاسبه شده است. اثر این متغیر معنادار است. به این ترتیب گرچه نسبت شهرنشینی در مدل معنادار نبوده است ولی از طریق میزان باروری کل بر روی احتمال طلاق اثر دارد.

ب) مدل دوسطحی مردان

همان‌طور که در مدل کل پاسخگویان (جدول ۳) مشاهده شد، جنس متغیر تأثیرگذاری بر احتمال طلاق بوده است. از این رو، این قسمت مدل برای مردان و زنان به‌طور جداگانه اجرا می‌شود. در جدول ۶ نتایج مدل در بخش سطح یک مربوط به مردان آورده شده است.



شکل ۳- مدل دوسطحی متغیرهای سطح اول بر روی احتمال طلاق فرد

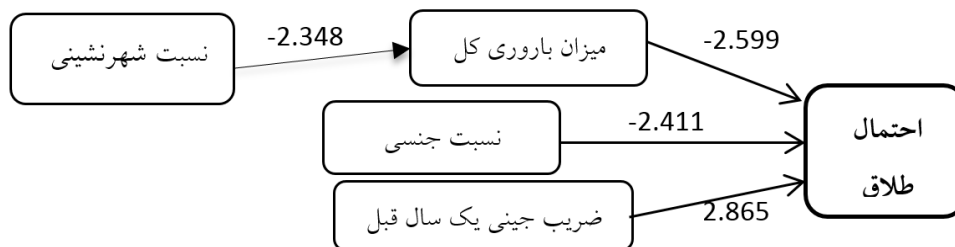
مشاهده می‌شود که متغیرهای محل اقامت، وضع سواد و وضع تحصیل برای مردان متغیر معناداری نیست. در بین متغیرهای معنادار متغیرهای سن، وضع سواد، وضع فعالیت و وضع مالکیت واحد مسکونی بر روی احتمال طلاق مردان اثر مثبت و متغیرهای بستگی با سرپرست خانوار، وضع تحصیل و تحصیلات عالی، اثر منفی بر روی احتمال طلاق داشته‌اند. یعنی با افزایش سن، باسوادبودن، غیرفعال بودن و مالکیت سایر واحد مسکونی احتمال طلاق مردان افزایش می‌یابد، اما با سرپرست بودن، تحصیل کردن و داشتن تحصیلات عالی احتمال طلاق کاهش می‌یابد. مؤثرترین متغیر با اثر مثبت متغیر وضع مالکیت واحد مسکونی و با اثر منفی متغیر سرپرست بودن است.

جدول ۴- اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرها بر میزان خام طلاق استان‌های کشور

متغیر	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم	اثر کل	VIF*
نسبت شهرنشینی	۰.۲۰۴	۰.۱۹۷	۰.۴۰۲	۱.۶۲
نسبت جنسی	-۰.۱۱۲	-۰.۱۰۷	-۰.۲۱۹	۱.۱۷
سهم زنان متأهل با تحصیلات عالی	-۰.۵۱۸	۰.۴۰۱	-۰.۱۱۷	۲.۰۱
ضریب جینی سال قبل	-۰.۱۱۷	۰	-۰.۱۱۷	۱.۱۵
درآمد خانوارهای شهری	۰.۵۹۵	۰	۰.۵۹۵	۱.۶۸
میزان باروری کل	-۰.۵۶۴	۰	-۰.۵۶۴	۱.۳۶

جدول ۵- اثر غیرمستقیم متغیر شهرنشینی بر روی میزان باروری

اثر متقابل	برآورد	خطای معیار	آماره آزمون	P-Value
اثر نسبت شهرنشینی بر میزان باروری کل	-۰.۰۲	۰.۰۰۸	-۲.۳۴۸	<۰.۰۰۱



نمودار ۴- مدل دوسطحی متغیرهای سطح دوم بر روی احتمال طلاق فرد

جدول ۶- ضرایب مدل دوسطحی متغیرهای مؤثر بر طلاق؛ سطح یک (مردان)

نتیجه مدل - سطح یک	برآورد	خطای معیار	آماره آزمون	P-Value
محل اقامت (روستا/شهر)	۰.۰۲۶	۰.۰۱	۲.۴۷۸	۰.۰۱۳
سن (سال)	۰.۰۰۲	۰.۰۰۱	۳.۴۳۷	۰.۰۰۱>
بستگی (غیرسرپرست/سرپرست)	-۰.۰۶۵۶	۰.۰۱۳	-۵۰.۱۹۴	۰.۰۰۱>
وضع سواد (بیسواد/باسواد)	۰.۰۲	۰.۰۱۲	۱.۶۷۸	۰.۰۹۳
وضع تحصیل (تحصیل نمی‌کند/تحصیل می‌کند)	-۰.۰۵۲	۰.۰۲	-۲.۵۵۸	۰.۰۱۱
تحصیلات عالی (ندارد/دارد)	-۰.۰۴۹	۰.۰۱۱	-۴.۲۵۴	۰.۰۰۱>
وضع فعالیت (شاغل/غیرشاغل)	۰.۰۱۶	۰.۰۰۴	۳.۷۴	۰.۰۰۱>
وضع مالکیت واحد مسکونی (مالک/غیرمالک)	۰.۰۹۲	۰.۰۰۷	۱۳.۳۰۸	۰.۰۰۱>

نتیجه ضرایب سطح دو در مدل دوسطحی مردان در جدول ۷ ارائه شده است. در این مدل بجز نسبت جنسی، متغیر دیگری روی متغیرهای سطح خرد اثرگذار نیست. نسبت جنسی با اثر منفی بر روی احتمال طلاق مردان تأثیر گذاشته است. یعنی در استان‌هایی که نسبت جنسی آنها بیشتر است، احتمال طلاق مردان کاهش می‌یابد. در مقایسه با مدل کل، جهت متغیرها چه آنها که معنی‌دار هستند و چه آنها که معنی‌دار نیستند، یکسان است.

جدول ۷- ضرایب مدل دوسطحی متغیرهای موثر بر طلاق؛ سطح دو (مردان)

P-Value	آماره آزمون	خطای معیار	برآورد	نتیجه مدل - سطح دو
۰.۲۳۸	-۱.۱۸	۰.۰۲۴	-۰.۰۲۸	میزان باروری کل
۰.۸۱۲	۰.۲۳۷	۰.۰۰۱	۰	نسبت شهرنشینی
<۰.۰۰۱	-۲.۸۷۴	۰.۰۰۳	-۰.۰۰۹	نسبت جنسی
۰.۱۲۸	۱.۵۲۴	۰.۲۴۲	۰.۳۶۸	ضریب جینی یک سال قبل
۰.۷۳۸	-۰.۳۳۴	۰.۰۰۲	-۰.۰۰۱	نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی

ج) مدل دوسطحی زنان

نتایج اجرای مدل دوسطحی برای زنان در جدول‌های ۸ و ۹ نشان داده شده است. در مدل دوسطحی سطح یک زنان، متغیر سن معنادار نشده است. متغیرهای محل اقامت، وضعیت سرپرستی، وضع سواد، وضع تحصیل، صاحب فرزندشدن، بر روی احتمال طلاق زنان اثر مثبت و متغیرهای تحصیلات عالی، وضع فعالیت و وضع مالکیت واحد مسکونی بر روی احتمال طلاق اثر منفی داشته‌اند. مؤثرترین متغیر با اثر مثبت معطوف به وضعیت سرپرستی و پس از آن صاحب فرزندشدن می‌باشد با اثر منفی مرتبط با وضع فعالیت بوده است. به این ترتیب، شهری بودن، سرپرست بودن، باسواد بودن، در حال تحصیل بودن و نداشتن فرزند احتمال طلاق را افزایش و داشتن تحصیلات عالی، شاغل بودن و غیرمالک بودن احتمال طلاق زنان را کاهش می‌دهد.

جدول ۸- ضرایب مدل دوسطحی متغیرهای مؤثر بر طلاق؛ سطح یک (زنان)

P-Value	آماره آزمون	خطای معیار	برآورد	نتیجه مدل - سطح یک
<۰.۰۰۱	۵.۹۰۹	۰.۰۰۹	۰.۰۵۶	محل اقامت (روستا/شهر)
۰.۰۳۴	-۲.۱۱۶	۰.۰۰۰۵	-۰.۰۰۱	سن (سال)
<۰.۰۰۱	۴۲.۵۶۶	۰.۰۱۶	۰.۶۸۶	بستگی (غیر سرپرست/سرپرست)
<۰.۰۰۱	۴.۵۰۲	۰.۰۰۸	۰.۰۳۶	وضع سواد (بیسواد/باسواد)
<۰.۰۰۱	۱۰.۴۶۱	۰.۰۱	۰.۱۰۹	وضع تحصیل (تحصیل نمی‌کند/تحصیل می‌کند)
<۰.۰۰۱	-۶.۴۱۳	۰.۰۰۹	-۰.۰۵۹	تحصیلات عالی (ندارد/دارد)
<۰.۰۰۱	-۹.۴۶	۰.۰۰۶	-۰.۰۵۷	وضع فعالیت (شاغل/غیرشاغل)
<۰.۰۰۱	۲۲.۹۳۵	۰.۰۱۶	۰.۳۷۱	داشتن فرزند (داشتن فرزند/نداشتن فرزند)
<۰.۰۰۱	-۱۳.۵۹۲	۰.۰۰۳	-۰.۰۴۶	وضع مالکیت واحد مسکونی (مالک/غیرمالک)

نتیجه مدل در سطح دو برای زنان در جدول ۹ نشان داده شده است. متغیرهای میزان باروری کل، نسبت شهرنشینی و نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی معنادار شده است. متغیر میزان باروری کل و نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی بر روی احتمال طلاق زنان اثر منفی و متغیر نسبت شهرنشینی اثر مثبت دارد.

جدول ۹- ضرایب مدل دوسطحی متغیرهای مؤثر بر طلاق؛ سطح دو (زنان)

نتیجه مدل - سطح دو	برآورد	خطای معیار	آماره آزمون	P-Value
میزان باروری کل	-۰.۰۳	۰.۰۱۲	-۲.۴۰۴	<۰.۰۰۱
نسبت شهرنشینی	۰.۰۰۱	۰.۰۰۰۵	۲.۴۷۱	<۰.۰۰۱
نسبت جنسی	-۰.۰۰۵	۰.۰۰۳	-۱.۹۱۷	۰.۰۵۵
ضریب جینی یک سال قبل	۰.۱۷۵	۰.۱۱	۱.۵۹۱	۰.۱۱۲
نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی	-۰.۰۰۶	۰.۰۰۲	-۳.۲۵۸	<۰.۰۰۱

بحث و نتیجه‌گیری

در این مطالعه تلاش شد تا با استفاده از یک تحلیل دوسطحی، احتمال طلاق افراد با توجه به بسترهای اقتصادی، اجتماعی و جمعیتی استان محل سکونت آنان بررسی شود. با توجه به این که در مدل دوسطحی امکان بررسی متغیرهای زمینه‌ای یا کلان بر روی احتمال طلاق افراد میسر می‌شود که در مدل‌سازی‌های دیگر امکان اجرای آن فراهم نیست، این مدل برای زنان، مردان و کل جامعه به تفکیک اجرا و نتایج مهمی از آن حاصل گردید. با توجه به نتایج مدل کل، جنس، متغیر مهمی برای تعیین احتمال طلاق در جامعه است (آماره آزمون آن ۲۹.۲۶۱ که عدد بزرگی محسوب می‌شود). به این ترتیب یادآور می‌شود که ویژگی‌های افراد بی‌همسر به دلیل طلاق تا چه حد به جنس افراد بستگی دارد. این یافته همچنین نشان می‌دهد که طلاق باید در دو گروه جنسی به طور متمایز مورد مطالعه قرار گیرد. از این رو اهمیت استفاده از یک مدل دو سطحی که می‌تواند اثر متغیرهای کلان را بر روی احتمال مطلقه بودن بررسی کند مشخص می‌کند.

پس از متغیر جنس، متغیر سرپرست‌بودن، بیشترین تأثیر را بر روی احتمال بی‌همسر به دلیل طلاق بودن داشته است. یعنی طلاق ترتیبات زندگی افراد را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد (۱۴.۲۹۳). به این ترتیب که مردان (۵۰.۱۹۴ بار) بیشتر احتمال دارند که بعد از طلاق در وضعیت غیرسرپرست خانوار مشاهده شوند. یعنی مردان پس از طلاق علاقه‌مند هستند به خانوار دیگری مانند خانوار پدری خود بپیوندند. اما زنان درست برعکس مردان، بیشتر با احتمال ۴۲.۵۶۶ در وضعیت سرپرست مشاهده می‌شوند. یعنی مایلند خود خانوار مستقلی تشکیل دهند. مورینکو (۲۰۱۹) به همین نتیجه در کشور مجارستان رسیده بود. این می‌تواند به دلیل این باشد که هزینه و فایده زندگی در خانه پدری برای دختران و پسران متفاوت است. زنان بیشتر به کارهای خانه می‌پردازند و رفتارشان بیشتر زیر نظر است و آزادی کمتری نسبت به مردان دارند (وایت^۱ ۱۹۹۴؛ گلدشایدنر و داوانزو^۲ ۱۹۸۵). این متغیر در مطالعات مربوط به طلاق در ایران تا کنون مورد بررسی و مذاقه قرار نگرفته است.

¹ White

² Goldscheider and DaVanzo

همان‌طور که در چارچوب نظری بیان شد با مدرن‌سازی جوامع نسبت شهرنشینی افزایش می‌یابد. نرخ طلاق در شهرها نیز بالاتر از روستا است (گوتیر و دیگران، ۲۰۰۹). در این مطالعه نیز شهرنشینی نسبت به روستانشینی احتمال طلاق را ۸.۲۱۱ برابر کرده است. این میزان برای مردان و زنان هر دو اثر مثبت دارد گرچه احتمال مشاهده زنان بی‌همسر به دلیل طلاق در نقاط شهری بیشتر از مردان است. (احتمال ۵.۹۰۹ مدل زنان در برابر ۲.۴۷۸ مدل مردان). در مطالعه باقری (۱۳۸۸) که بر اساس داده‌های سرشماری سال ۱۳۸۵ انجام شده بود، رقم ۱.۴۱۶ به دست آمده که نشان می‌دهد احتمال طلاق در مناطق شهری در سال ۱۳۹۵ نسبت به سال ۱۳۸۵ افزایش یافته است.

آموزش و سطح تحصیلات از دیگر متغیرهای مهم است که در چارچوب نظریه مدرنیزاسیون به آن توجه شده است. در این مطالعه وضع سواد برای کل و جامعه مردان معنادار نشده، اما داشتن تحصیلات عالی برای همه گروه‌ها معنادار بوده است. برای کل افراد داشتن تحصیلات عالی احتمال بی‌همسر به دلیل طلاق بودن را به میزان ۵.۹۹۹- کاهش می‌دهد. مردان و زنان با تحصیلات عالی با احتمال ۴.۲۵۴- و ۶.۴۱۳- کمتر در وضعیت بی‌همسر به دلیل طلاق مشاهده می‌شوند. به این ترتیب تحصیلات عالی به پایداری خانواده کمک می‌کند. چنگ (۲۰۱۶)، دوماراجو (۲۰۱۶) نیز در مطالعات خود به این نتیجه رسیده بودند که بین طلاق و تحصیلات عالی رابطه منفی به وجود آمده است. صادقی (۱۳۸۶) نیز در مطالعه‌ای که بر روی جوانان ایران انجام داد، به همین نتیجه رسیده بود. اما باقری (۱۳۸۸) بر اساس داده‌های سال ۱۳۸۵ رابطه معناداری بین طلاق و تحصیلات پیدا نکرد. علی‌مندگاری و دیگران (۱۳۹۵) در یک مطالعه‌ای در شهر تهران بین طلاق و تحصیلات عالی در مردان رابطه منفی مشاهده کرده بودند و بین زنان این رابطه معنی‌دار نشده بود.

متغیر دیگر مورد بررسی شاغل بودن یا غیرشاغل بودن است. این متغیر بر روی احتمال بی‌همسر به دلیل طلاق بودن اثر منفی می‌گذارد. یعنی شاغل بودن احتمال بی‌همسر به دلیل طلاق بودن را برای کل جامعه (به میزان ۵.۹۳-) کاهش می‌دهد. اما برای مردان و زنان دو تأثیر کاملاً معکوس دارد. به این ترتیب که مردان بی‌همسر به دلیل طلاق با میزان ۳.۷۴ بیشتر احتمال دارد که در وضعیت غیرشاغل مشاهده شوند تا شاغل و زنان بی‌همسر به دلیل طلاق با میزان ۹.۴۶ بیشتر احتمال دارد که در وضعیت اشتغال باشند. این بدین معناست که زنان بی‌همسر به دلیل طلاق بیشتر از زنان متأهل مایل به حضور در بازار کار هستند که البته منطقی می‌نماید، چراکه زنان پس از طلاق با مشکلات اقتصادی مواجه می‌شوند و ناچار به حضور در بازار کار هستند. حیاتی و سلیمانی (۱۳۹۷)، واعظی (۱۳۹۷)، عسکری باغمیانی و جوادیان (۱۳۹۶)، نظری فر و دیگران (۱۳۹۶)، طاهری و دیگران (۱۳۹۷)، نظری (۱۳۹۴)، کلانتری و روشنفکر (۱۳۹۰)، اخوان تفتی (۱۳۸۲) در مطالعات خود به این موضوع اشاره کرده‌اند.

وضع مالکیت واحد مسکونی به عنوان نمادی از وضع اقتصادی خانوار است. در این مطالعه احتمال این که فرد بی‌همسر به دلیل طلاق در واحد مسکونی استیجاری زندگی کند، ۳.۵۹۹ بار بیشتر از این است که در واحد ملکی یکی از اعضای خانوار زندگی کند. اما این نسبت برای مردان و زنان کاملاً متفاوت است. به عبارتی دیگر زنان بی‌همسر به دلیل طلاق بیشتر احتمال دارد در یک واحد مسکونی ملکی یا سایر زندگی کنند (با احتمال ۱۳.۵۹۲) و مردان بی‌همسر به دلیل طلاق بیشتر در واحد مسکونی غیرملکی (۱۳.۳۰۸) زندگی کنند. این یافته نیاز به مطالعه بیشتری دارد که در چارچوب داده‌های سرشماری امکان بررسی بیشتر وجود نداشت.

متغیر داشتن فرزند با توجه به محدودیت اطلاعات سرشماری عمومی نفوس و مسکن فقط برای زنان مورد بررسی قرار گرفت. براساس این مدل، داشتن فرزند احتمال باقی‌ماندن در زندگی مشترک را برای زنان ۲۲.۹۳۵ برابر بیشتر می‌کند. قادری‌نیا (۱۳۹۱) نشان

داد که ۴۹ درصد متقاضیان طلاق، زنان بدون فرزند بودند. گرایش به طلاق افراد بدون فرزند نسبت به افراد دارای فرزند بسیار بیشتر است. همچنین افرادی که دارای یک فرزند هستند نسبت به کسانی که فرزندان بیشتری دارند گرایش بیشتر به طلاق دارند. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که با افزایش تعداد فرزندان، گرایش به طلاق در بین افراد کمتر می‌شود (قادری‌نیا، ۱۳۹۱، علی‌مندگاری و دیگران ۱۳۹۵). با این وجود به نظر می‌رسد مطالعات عمیق‌تری باید صورت بگیرد زیرا به نظر می‌رسد که افراد در چندسال نخست زندگی به این نتیجه برسند که نمی‌توانند در زندگی مشترک باقی‌مانند و آن زمانی است که هنوز صاحب فرزند نشده‌اند. ساروخانی (۲۸:۱۳۸۹) نیز اشاره کرده که زوجین تازه ازدواج کرده با مشاهده روند رو به افزایش طلاق در جامعه از داشتن فرزند خودداری می‌کنند تا از ثبات زندگی زناشویی خود اطمینان بیابند.

نتیجه اثر متغیرهای سطح دوم یا کلان نشان داد که متغیرهای میزان باروری کل، نسبت جنسی و ضریب جینی برای کل در این مدل معنادار شده و متغیرهای نسبت شهرنشینی و نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی معنادار نشده است. در حالی که تنها متغیر معنادار سطح دوم برای مردان متغیر نسبت جنسی استان‌ها بوده است. برای زنان متغیرهای میزان باروری کل، نسبت شهرنشینی و نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی معنادار شده است. به این ترتیب در سطح متغیرهای کلان نیز بین زنان و مردان تفاوت‌های زیادی مشاهده می‌شود. کاهش نسبت جنسی استان‌ها از متغیرهایی است که احتمال بی‌همسر به دلیل طلاق بودن مردان را افزایش می‌دهد که نظریه گوتنتاک و اسکورد (۱۹۸۳) را تأیید می‌کند. این یافته در واقع نشان می‌دهد که شانس ازدواج مجدد برای مردان در استان‌هایی که نسبت جنسی بیشتر است، کاهش می‌یابد.

افزایش میزان باروری استان‌ها، اثر منفی بر روی احتمال بی‌همسر به دلیل طلاق بودن زنان را (با میزان -۲.۴۰۴) کاهش می‌دهد. یعنی در استان‌هایی که میزان باروری بیشتر است، احتمال مشاهده یک زن بی‌همسر به دلیل طلاق کمتر است.

متغیر نسبت شهرنشینی که متغیر مهمی در تبیین طلاق محسوب می‌شود. در این مدل برای کل و مردان معنادار نشد، اما زمانی که اثر غیرمستقیم آن را روی متغیر میزان باروری کل بررسی شود، مشخص می‌گردد که این متغیر همچنان اثر خود را بر روی احتمال بی‌همسر به دلیل طلاق بودن دارد. این متغیر نشان می‌دهد که با افزایش سهم شهرنشینی استان‌ها، احتمال مشاهده فرد بی‌همسر به دلیل طلاق افزایش می‌یابد که در مورد زنان اثر مستقیم و برای مردان با اثر غیرمستقیم ظاهر شده است. به این مورد در بخش متغیرهای سطح اول به تفصیل اشاره شد.

گرچه در نظریه مدرنیزاسیون، افزایش سطح تحصیلات به ویژه تحصیلات زنان به عنوان یکی از عوامل طلاق ذکر شده و در تعدادی از مطالعات پیشین نیز بین نرخ باسوادی و تحصیلات زنان با نرخ خام طلاق ارتباط مثبت دیده شده است (نصراللهی و دیگران ۱۳۹۲، دوماراجو ۲۰۱۶)، اما در این مطالعه نشان داده شد که با افزایش نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی در بین استان‌ها، احتمال مشاهده یک زن بی‌همسر به دلیل طلاق کاهش می‌یابد (-۳.۲۵۸). یعنی در سطح متغیرهای کلان حضور زنان با تحصیلات عالی می‌تواند بر روی کاهش طلاق اثر داشته باشد.

متغیرهای مورد مطالعه اثر غیرمستقیم نیز بر روی متغیر وابسته داشته‌اند که برای زنان به این ترتیب بوده است. نسبت شهرنشینی بر روی میزان باروری کل و نسبت جنسی بر روی سهم زنان متأهل با تحصیلات عالی معنادار شده و بقیه متغیرها معنادار نشده است. نسبت شهرنشینی علاوه بر اثر مستقیم مثبت با اثر غیرمستقیم منفی که بر روی متغیر میزان باروری کل (که خود اثر منفی دارد) می‌گذارد، احتمال مشاهده یک زن بی‌همسر به دلیل طلاق را در نقاط شهری بیشتر می‌کند. همچنین متغیر نسبت جنسی بر روی نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی، اثر مثبت دارد. متغیر نسبت جنسی به طور غیرمستقیم برای زنان معنادار نبود اما به واسطه متغیر نسبت زنان متأهل با تحصیلات عالی، این متغیر اثر مثبت بر روی احتمال مشاهده یک زن بی‌همسر به دلیل طلاق را دارد. به این ترتیب اثر معکوسی نسبت به مردان دارد که همچنان نظریه گوتنتاک و اسکورد (۱۳۸۳) را تأیید می‌کند.

از مجموع این مطالعه دریافت می‌شود که ترکیب متغیرهای سطح خرد و کلان می‌تواند بر روی بسیاری از نتیجه‌گیری‌های مرتبط با علت طلاق تأثیر بگذارد. گرچه بیشتر مطالعات مربوط به طلاق در سطح فرد صورت می‌گیرد باید به تأثیرگذاری محیط زندگی افراد در تصمیم آنان به طلاق توجه بیشتری کرد.

تشکر و قدردانی

این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده اول مقاله در رشته جمعیت‌شناسی است که در دانشگاه علوم و تحقیقات به انجام رسیده است. نویسندگان مقاله از مرکز آمار ایران و سازمان ثبت احوال کشور برای در اختیار گذاشتن داده‌های مطالعه تشکر می‌کنند.

منابع

- آخوان تفتی، مهناز (۱۳۸۲). پیامدهای طلاق در گذار از مراحل آن، *مطالعات زنان*، (۳)، ۱۵۲-۱۲۵.
- آزادارمکی، تقی (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*، تهران: سمت.
- باقری، ریحانه (۱۳۸۸). بررسی علل و عوامل طلاق و جدایی در ایران. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران: دانشکده علوم اجتماعی.
- حاتمی‌نژاد، حسین؛ اشنویی، امیر و سمیه خادمی (۱۳۹۴). تحلیل فضایی رابطه شهرنشینی و طلاق در استان‌های کشور. *مطالعات محیطی هفت حصار*، (۱۱)۳، ۴۵-۵۰.
- حیاتی، مژگان و شهلا سلیمانی (۱۳۹۷). پیامدهای طلاق برای فرد مطلقه: یک مطالعه کیفی. *رویش روانشناسی*، (۱۱)۷، ۲۸۸-۲۷۳.
- درگاهی، حسن؛ قاسمی، مجتبی و امین بیرانوند (۱۳۹۷). عوامل اقتصادی و اجتماعی مؤثر بر طلاق در ایران با تأکید بر ادوار تجاری، آموزش و اشتغال زنان. *اقتصاد و الگوسازی*، (۴)۹، ۱۲۰-۹۵.
- رحمانی، نرگس؛ قسیم، میترا؛ محتشمی، جمیله؛ علوی مجد، حمید و فریده یغمایی (۱۳۸۸). علل روانی، اجتماعی و اقتصادی طلاق از دیدگاه متقاضیان طلاق دادگاه‌های خانواده تهران، ۸۶-۱۳۸۵. *دنا*، (۴ و ۳)۴، ۱-۱۴.
- رحیمی، حسین (۱۳۷۹). بررسی عوامل طلاق در استان خراسان. *جمعیت*، (۳۳ و ۳۴)، ۱۰۰-۱۱۲.

ساروخانی، باقر (۱۳۸۹). *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده*، سروش، تهران.

سازمان ثبت احوال کشور (۱۳۹۸). *سالنامه آماری کشور*.

شیخی، محمدتقی (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی زنان و خانواده*، تهران: شرکت سهامی انتشار.

شیرزاد، جلال و امیرمحمد کاظمی‌فر (۱۳۸۳). مطالعات همه‌گیرشناسی زوجین در حال طلاق ارجاعی به اداره کل پزشکی قانونی استان همدان در سال ۱۳۷۹. *پزشکی قانونی*، ۳۶، ۲۰۷-۲۱۲.

صادقی، رسول (۱۳۹۵). عوامل اقتصادی-اجتماعی مؤثر بر طلاق جوانان در ایران. *مطالعات راهبردی ورزش و جوانان*، ۳۲، ۲۲-۱.

صالح‌صدق‌پور، بهرام (۱۳۷۷). بررسی عواملی که منجر به اختلاف خانوادگی و طلاق می‌شود. *اصلاح و تربیت*، ۴(۳۹)، ۳۰-۲۶.

طاهری‌بنچناری، رویا؛ آقاجانی‌مرساء، حسین و کلدی، علیرضا (۱۳۹۷). واکاوی پدیده طلاق، ریشه‌ها و پیامدها در شهر تهران ۱۳۹۵. *بررسی مسائل اجتماعی ایران*، ۹(۲)، ۱۶۴-۱۳۹.

طباطبایی، جعفر (۱۳۸۳). بررسی طلاق و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن در شهرستان بیرجند. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی.

عباسی‌شوازی، محمدجلال و صادقی، رسول (۱۳۸۴). قومیت و الگوهای ازدواج در ایران. *پژوهش زنان*، ۳(۱)، ۴۷.

عسکری‌ندوشن، عباس؛ شمس‌قهرخی، مهری و شمس‌قهرخی، فریده (۱۳۹۸). تحلیلی از مشخصه‌های اقتصادی-اجتماعی مرتبط با طلاق در ایران، *پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران*، ۸(۲)، ۱۶-۱.

عسگری‌باغمیانی، اشرف و سیدرضا جوادیان (۱۳۹۶). فشار مضاعف زندگی، پیامد اصلی طلاق در زنان، یک مطالعه کیفی، *تحقیقات کیفی در علوم سلامت*، ۶(۴)، ۴۳۶-۴۲۷.

عسگری، حشمت‌الله و بهروز بادپا (۱۳۹۱). اثر نوسانات موقت و پایدار درآمد خانوار در ایران. *اقتصاد مقداری*، ۹(۳)، ۸۵-۶۱.

علی‌مندگاری، ملیحه (۱۳۹۳). نگرش نسبت به طلاق و عوامل مؤثر بر آن در بستر گذار دوم جمعیتی: مطالعه‌ای در شهر تهران، رساله دکتری جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی: دانشگاه تهران.

علی‌مندگاری، ملیحه؛ قاضی‌طباطبائی، محمود و ساداتی، سیدمحمد (۱۳۹۵). آزمون مدل نظری-مفهومی تمایل زوجین به طلاق در شهر تهران. *مطالعات جمعیتی*، ۱۱(۱)، ۹۳-۶۱.

عیسی‌زاده، سعید؛ بلالی، اسماعیل و علی‌محمد قدسی (۱۳۹۰). بررسی ارتباط بیکاری و طلاق در ایران طی دوره ۱۳۸۵-۱۳۴۵، *کار و جامعه*، ۱۳۰ و ۱۳۱، ۵۲-۴۱.

غلامی‌فشارکی، محمد (۱۳۹۲). تحلیل بیزی چندسطحی با استفاده از توزیع تی چوله و کاربرد آن در داده‌های پزشکی. رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

فروتن، یعقوب (۱۳۹۴). پیامدهای هویتی تحولات جمعیتی و نهاد خانواده از ایران. *نامه هویت*. ۲، ۳۸-۳۱.

فروتن، یعقوب و میرزائی، سمیه (۱۳۹۵). نگرش به طلاق و تعیین‌کننده‌های آن در ایران. *مطالعات جمعیتی*، ۱(۲)، ۲۲۵-۱۹۳.

فلاحی، محمدعلی و دلدار، فائزه (۱۳۹۵). بررسی عوامل مؤثر بر طلاق استان‌های ایران با تأکید بر عوامل اقتصادی. *فصلنامه فرهنگی- تربیتی زنان و خانواده*، ۱۰(۳۴)، ۱۵۵-۱۳۵.

قادرنیا، کوهسار (۱۳۹۱). بررسی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق و علل آن در شهر تهران، سال ۱۳۹۱. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.

کارشکی، حسین و حاجی‌نژاد، زهرا (۱۳۹۸). *مقدمه‌ای بر مدل‌سازی خطی سلسله مراتبی*. تهران: انتشارات آوای نور.

کاظمی پور، شهلا (۱۳۸۷). *روش‌های مقدماتی تحلیل جمعیت*. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

کلانتری، عبدالحسین؛ روشنفکر، پیام و جواهری، ج. (۱۳۹۰). آثار و پیامدهای طلاق؛ مرور نظام‌مند تحقیقات انجام شده در ایران با تأکید بر ملاحظات جنسیتی ۱۳۹۰-۱۳۷۶. *زن در توسعه و سیاست*، ۹(۳)، ۱۱۱-۱۳۲.

کلانتری، عبدالحسین و روشنفکر، پیام (۱۳۹۳). *طلاق در ایران*. انتشارات جامعه‌شناسان. تهران.

محمودیان، حسین و خدامرادی، حسام (۱۳۸۹). بررسی رابطه طلاق و توسعه اقتصادی و اجتماعی در شهرستان‌های کشور سال ۱۳۸۵. *مطالعات امنیت اجتماعی*، ۱(۲۳)، ۴۱-۱۳.

محمودیان، حسین (۱۳۸۳). سن ازدواج در حال افزایش: بررسی عوامل پشتیبان، *نامه علوم اجتماعی* (۲۴)، ۲۷-۵۳.

مرکز آمار ایران (۱۳۹۵). *چکیده نتایج طرح آمارگیری هزینه و درآمد خانوارهای شهری و روستایی*. تهران: مرکز آمار ایران.

مرکز آمار ایران (۱۳۹۵). *نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن*. تهران: مرکز آمار ایران.

ملفت، حسین و حبیب‌احمدی (۱۳۸۷). بررسی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق؛ مطالعه موردی شهرستان داراب. *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۳(۵)، ۱۶۸-۱۵۲.

موسایی، میثم. مهرگان، نادر، گرشاسبی فخر، سعید (۱۳۸۸). تأثیر سواد، شهرنشینی، هزینه خانوار و درآمد و توزیع آن بر نرخ طلاق در ایران- یک تحلیل سری زمانی، *جامعه‌شناسی ایران*، ۱۰(۴)، ۲۱-۳.

میراحمدی زاده، علیرضا؛ نخعی امرودی، نوذر؛ طباطبایی، سیدحمیدرضا. و شفیعیان، رامین (۱۳۸۲). رضامندی زناشویی و تعیین عوامل تأثیرگذار بر آن در شیراز، *روانپزشکی و روانشناسی بالینی ایران*، ۳۲، ۶۳-۵۶.

نصراللهی، زهرا؛ غفاری گولک، مرضیه و پروا، علی‌اکبر (۱۳۹۲). عوامل تعیین‌کننده طلاق در ایران با تأکید بر عوامل اقتصادی. *مطالعات اجتماعی روانشناختی زنان*. ۱۱(۴)، ۱۸۶-۱۶۵.

نظری‌فر، محسن؛ سودانی، منصور؛ خجسته‌مهر، رضا و حمید فرهادی‌راد (۱۳۹۶). تبیین عوامل مؤثر در سازگاری پس از طلاق در زنان مطلقه: یک پژوهش کیفی. *تحقیقات کیفی در علوم سلامت*. ۶(۴)، ۴۹۲-۴۷۷.

نظری، ساره (۱۳۹۴). بررسی آثار و پیامدهای طلاق بر خانواده و جامعه. کنفرانس سالانه رویکردهای نوین پژوهشی در علوم انسانی. تهران: موسسه ایده پرداز پایتخت ویرا.

واعظی، کیمیا (۱۳۹۷). راهبردهای مقابله‌ای زنان با شرایط پس از طلاق. *پژوهش‌های مشاوره*. ۱۷(۶۸)، ۱۷۲-۱۹۱.

Abbasi-Shavazi, M. J., McDonald, P., & Hosseini-Chavoshi, M. (2009). *Revolution and Reproduction: The Fertility Transition in Iran*. Springer.

Allen, D. W. (1998). No-fault divorce in Canada: Its cause and effect. *Journal of Economic Behavior & Organization*, 37(2), 129-149. [https://doi.org/10.1016/s0167-2681\(98\)00080-8](https://doi.org/10.1016/s0167-2681(98)00080-8)

Becker, G. S., Landes, E. M., & Michael, R. T. (1977). An economic analysis of marital instability. *The Journal of Political Economy*, 85(6), 1141-1187. <https://doi.org/10.1086/260631>

Blossfeld, H.-P., De Rose, A., Hoem, J., & Rohwer, G. (1993). Education, modernization, and the risk of marital disruption: Differences in the effect of women's educational attainment in Sweden, West Germany and Italy. *Stockholm Research Reports in Demography*, 76.

Booth, A., Johnson, D. R., White, L. K., & Edwards, J. N. (1986). Divorce and marital instability over the life course. *Journal of Family Issues*, 7(4), 421-442. <https://doi.org/10.1177/019251386007004006>

Bumpass, L. L., Martin, T. C., & Sweet, J. A. (1991). The impact of family background and early marital factors on marital disruption. *Journal of Family Issues*, 12(1), 22-42. <https://doi.org/10.1177/019251391012001003>

Burgess, S., Propper, C., & Aassve, A. (2003). The role of income in marriage and divorce transitions among young Americans. *Journal of Population Economics*, 16(3), 455-475. <https://doi.org/10.1007/s00148-003-0124-7>

Cheng, Y.-H. A. (2016). More education, fewer divorces? Shifting education differentials of divorce in Taiwan from 1975 to 2010. *Demographic Research*, 34, 927-942. <https://doi.org/10.4054/demres.2016.34.33>

Cherlin, A. J. (1992). *Marriage, Divorce, Remarriage*. Harvard University Press.

- Conger, R. D., Elder, G. H., Lorenz, F. O., Conger, K. J., Simons, R. L., Whitbeck, L. B., Huck, S., & Melby, J. N. (1990). Linking economic hardship to marital quality and instability. *Journal of Marriage and the Family*, 52(3), 643. <https://doi.org/10.2307/352931>
- Davis, K. (1984). Wives and work: The sex role revolution and its consequences. *Population and Development Review*, 10(3), 397. <https://doi.org/10.2307/1973512>
- Diekmann, A. (1992). Sex-Ratio, divorce, and labor force participation - an analysis of international aggregate data. In G. Haag (Ed.), *Economic Evolution and Demographic Change. Lecture Notes in Economics and Mathematical Systems* (Vol. 395, pp. 283–293). Springer, Berlin, Heidelberg.
- Dommaraju, P. (2016). Divorce and separation in India: Divorce and separation in India. *Population and Development Review*, 42(2), 195–223. <https://doi.org/10.1111/j.1728-4457.2016.00127.x>
- Gautier, P. A., Svarer, M., & Teulings, C. N. (2009). Sin city? Why is the divorce rate higher in urban areas? *The Scandinavian Journal of Economics*, 111(3), 439–456. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9442.2009.01571.x>
- Goldscheider, F. K., & DaVanzo, J. (1985). Living arrangements and the transition to adulthood. *Demography*, 22(4), 545–563. <https://doi.org/10.2307/2061587>
- González, L., & Viitanen, T. K. (2009). The effect of divorce laws on divorce rates in Europe. *European Economic Review*, 53(2), 127–138. <https://doi.org/10.1016/j.eurocorev.2008.05.005>
- Good, W. (1963). World Revolution and Family Patterns. *World Revolution and Family Patterns*.
- Guttentag, M., & Secord, P. F. (1983). *Too many women? The sex ratio question*. SAGE Publications.
- Hansen, M. N. (1995). *Class and Inequality in Norway 1950-1990, Number 95:15 in Reports*. Oslo: Institute for Social Research.
- Hellerstein, J. K., & Morrill, M. S. (2011). Booms, busts, and divorce. *The B.E. Journal of Economic Analysis & Policy*, 11(1). <https://doi.org/10.2202/1935-1682.2914>
- Hewitt, B. (2008). Marriage breakdown in Australia: Social correlates, gender and initiator status. *SSRN Electronic Journal*. <https://doi.org/10.2139/ssrn.1703266>
- Huber, J., & Spitze, G. (1988). *Trends in Family Sociology*. SAGE Publications.
- Jacquet, S. E., & Surra, C. A. (2001). Parental divorce and premarital couples: Commitment and other relationship characteristics. *Journal of Marriage and the Family*, 63(3), 627–638. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2001.00627.x>

- Jalovaara, M. (2003). The joint effects of marriage partners' socioeconomic positions on the risk of divorce. *Demography*, 40(1), 67. <https://doi.org/10.2307/3180812>
- Jayakody, R., Thornton, A., & Axinn, W. (2007). *International Family Change Ideational Perspectives*. New York: Taylor & Francis Group, LLC.
- Kalmijn, M., De Graaf, P. M., & Poortman, A.-R. (2004). Interactions between cultural and economic determinants of divorce in the Netherlands. *Journal of Marriage and the Family*, 66(1), 75–89. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2004.00006.x>
- Lyngstad, T. H. (2004). The impact of parent's and spouses' education on divorce rates in Norway. *Demographic Research*, 10, 121–142. <https://doi.org/10.4054/demres.2004.10.5>
- Macaulay, C. (1974). *Letters on Education With Observations on Religious and Metaphysical Subjects*. New York: Garland Publishing.
- McLanahan, S., & Bumpass, L. (1988). Intergenerational consequences of family disruption. *American Journal of Sociology*, 94(1), 130–152. <https://doi.org/10.1086/228954>
- Murinkó, L. (2019). Housing consequences of divorce and separation in a “super home ownership” regime: The case of Hungary. *Demographic Research*, 40, 975–1014. <https://doi.org/10.4054/demres.2019.40.34>
- Nunley, J. M., & Seals, A. (2010). The effects of household income volatility on divorce: The effects of household income volatility on divorce. *American Journal of Economics and Sociology*, 69(3), 983–1010. <https://doi.org/10.1111/j.1536-7150.2010.00731.x>
- Odwyer, L. M. (2002). Extending the application of multilevel modeling to data from TIMSS. In A. E. Beaton (Ed.), *Secondary analysis of TIMSS data* (pp. 359–373). Kluwer.
- Oppenheim Mason, K., & Jensen, A. (1995). *Gender and Family Change in Industrialized Countries*. Clarendon Press.
- Raymo, J. M., Fukuda, S., & Iwasawa, M. (2013). Educational differences in divorce in Japan. *Demographic Research*, 28, 177–206. <https://doi.org/10.4054/demres.2013.28.6>
- Rowland, D. T. (2012). *Population aging: the transformation of societies* (Vol. 13). Springer Science & Business Media.
- South, S. J., & Lloyd, K. M. (1995). Spousal Alternatives and Marital Dissolution. *American Sociological Review*, 60(1), 21. <https://doi.org/10.2307/2096343>

- Teachman, J. D. (2002). Childhood living arrangements and the intergenerational transmission of divorce. *Journal of Marriage and the Family*, 64(3), 717–729. <https://doi.org/10.1111/j.1741-3737.2002.00717.x>
- Vanassche, S., Corijn, M., & Matthijs, K. (2015). Post-divorce family trajectories of men and women in Flanders. *Demographic Research*, 32, 859–872. <https://doi.org/10.4054/demres.2015.32.31>
- Weitzman, J. L. (1985). *The Divorce Revolution: The Unexpected Social and Economic Consequences for Women and Children in America*. Free Press.
- White, L. (1994). Coresidence and leaving home: Young adults and their parents. *Annual Review of Sociology*, 20(1), 81–102. <https://doi.org/10.1146/annurev.so.20.080194.000501>
- Zeng, Y., Schultz, T. P., Deming, W., & Danan, G. (2002). Association of Divorce with Socio-demographic Covariates in China, 1955-1985: Event History Analysis Based on Data Collected in Shanghai, Hebei, and Shaanxi. *Demographic Research*, 7, 407–432.